

نوع مقاله: ترویجی

کیفیت حیات پس از مرگ از دیدگاه صدر المتألهین

ahmadsaeidi67@yahoo.com

z.sotoodeh98@gmail.com

کچ احمد سعیدی / دانشیار گروه عرفان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

زهره ستوده / سطح ۴ جامع‌الزهره

پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۱۸

دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۵

چکیده

براساس مبانی صدر المتألهین انسان در قوس صعود حرکت ذاتی خود را از جمادی آغاز می‌کند و با طی مراحل به حیات نطقی و قدسی می‌رسد. نفس بودن آن از زمانی آغاز می‌شود که جنین به مجرد ابتدایی و حس و حرکت ارادی رسیده و در عین مجرد از ماده، به تدبیر بدن می‌پردازد. در این نوشتار، به روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی - تحلیلی به این مسئله پرداخته شده که نفس هرچقدر هم که در مجرد و علم و عمل ارتقا پیدا کند، تدبیر نوعی بدن را رها نمی‌کند. از این‌رو، حتی بعد از مرگ بدنی برزخی و اخروی دارد؛ و کیفیت حیات اخروی، متناسب با ادراکات و نیات و ملکاتی که در دنیا کسب کرده، شکل می‌گیرد. به لحاظ علمی، اگر انسان در مرحله ادراکات حسی و خیالی و وهمی باقی مانده باشد، در عالم مثال محشور می‌شود؛ ولی اگر به ادراکات عقلی نیز نایل شده باشد، از عالم عقل هم بهره‌مند می‌گردد و به لحاظ عملی صورت او، متناسب با نوع ملکات، به یکی از صورت‌های ملکی، شیطانی، بهیمی یا سبعی خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: حیات، مرگ، نفس، بدن، صدر المتألهین.

مقدمه

- «معاد صدرایی و ریشه‌های عرفانی آن» (کرمانی، ۱۳۹۱): مقاله کوشیده نشان دهد صدرالمتألهین چگونه با اصولی همچون اصالت وجود، تجرد خیال، قیام صدور صوری صور خیالی به نفس انسان و نقش اعمال و ملکات در شکل‌گیری بدن برزخی در مقابل سایر نظریات موضع‌گیری کرده و نظریه خود را تثبیت کرده است. در مقاله حاضر سعی شده با بیان حقیقت انسان و حیات و مرگ و رابطه نفس و بدن از نظر صدرالمتألهین، به تأثیر علم و ادراک و اعمال در شکل‌گیری بدن اخروی تمرکز شود.

۱. حقیقت انسان و چگونگی پیدایش او

برخی فلاسفه تصور می‌کنند که نفس انسان از ابتدا مجرد است و این موجود مجرد هم‌زمان با حدوث بدن حادث شده و سپس به سوی بدن هبوط می‌کند. ابن‌سینا در قصیده عینیه می‌نویسد:

هبطت الیک من المحل الارفع و رقاء ذات تعزز و تمنع
(ابن‌سینا، ۱۴۰۵ق، ص ۱).

محقق سبزواری در شرح این بیت می‌نویسد:

«ورقاء» در زبان اهل معنی، کبوتر نفس ناطقه است، سیما نفس کلیه الهیة و هبوط آن، فیضان آن است از محل ارفعی که «عقل کل» باشد. ... و «عزت»، قوت و قدرت است، ... و «تعزز»، اشارت است به عقل عملی که مظهر قدرت است، و «تمنع»، ... به معنی مجد و بزرگواری، اشارت است به عقل نظری. ... پس خطاب به انسان «ناسوتی» است و هابط انسان «ملکوتی» (سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۳۵۸-۳۵۹).

اما صدرالمتألهین معتقد است انسان یک نفس مجرد به اضافه یک بدن مادی نیست. انسان همان نفسی است که در قوس صعود ابتدا یک مرتبه‌ای و مادی است و با حرکت جوهری به تدریج دومرتبه‌ای می‌شود و در نهایت با ترک مرتبه مادی، مجرد خالص می‌شود. پس انسان ابتدا امری جسمانی است و به تدریج به امری مجرد تبدیل می‌شود (ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۴۷).

۲. مراتب نفوس

حرکت اشتدادی نفس از ماده خالص به سمت تجرد محض به صورت‌های متنوعی تحقق می‌یابد. این حرکت که در برخی مراحل اضطرابی و در بعضی مراحل اختیاری است، در مراحل ابتدایی تابع

میل به جاودانگی از گرایش‌های اصیل انسان است و مرگ نیز واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است. اما مطابق همه ادیان آسمانی و اندیشه حکمای الهی، مرگ پایان زندگی انسان و امیال او نیست؛ بلکه پایان مرحله‌ای از زندگی و شروع مرحله تازه از زندگی جاودانه اوست. اما کیفیت حیات انسان چگونه است؟ طبعاً نوع پاسخ به این پرسش تأثیر زیادی در چگونگی زندگی در این دنیا و انتخاب اهداف و ارزش‌های انسان دارد. در این مقاله، دیدگاه صدرالمتألهین درباره چگونگی زندگی اخروی انسان را، پس از بررسی اجمالی برخی مبانی او، تبیین کرده و تفاوت بدن اخروی با بدن دنیوی و نیز ارتباط مراتب وجود انسان با مراتب با عوالم را بیان کرده‌ایم. پرسش اصلی این نوشتار این است که به اعتقاد صدرالمتألهین انسان پس از مرگ در کدام عالم و با چه بدنی به حیات خود ادامه می‌دهد؟ مهم‌ترین پرسش‌های فرعی نوشتار حاضر به این قرار هستند: (۱) چه رابطه‌ای بین مراتب وجودی انسان با مراتب عوالم هستی برقرار است؟ (۲) چه رابطه‌ای بین اعمال و ادراکات انسان با حیات اخروی او وجود دارد؟ (۳) چه فرقی بین بدن دنیوی و اخروی وجود دارد؟

از جمله مقالاتی که در ارتباط با این موضوع منتشر شده‌اند و پیشینه‌ای عام برای این تحقیق به‌شمار می‌روند، بدین قرارند:

- «عینیت بدن اخروی و بدن دنیوی در تفکر صدرایی و سازگاری آن با آیات قرآن» (مؤمنی، ۱۳۹۲): مقاله بعد از بیان اصول فلسفی صدرالمتألهین (اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری) و نتیجه مترتب بر آنها، که عینیت بدن محسوس با بدن دنیوی است، مدعی می‌شود که توهم عدم ناسازگاری این دو ناشی از فهم ظاهری آیات و حمل آنها بر عنصری بودن بدن اخروی است.

- «معاد جسمانی از دیدگاه صدرالمتألهین» (سیدهاشمی، ۱۳۸۳): مقاله با تبیین نظریه نهایی صدرالمتألهین، سازگاری و ناسازگاری آن را با معاد جسمانی مطرح در قرآن روشن می‌کند.

- «بدن اخروی از دیدگاه صدرالمتألهین» (فنی‌اصل، ۱۳۹۰): مقاله به تبیین و مطابقت با عقل و شرع کیفیت حدوث و حشر بدن اخروی و رد شبهات مطرح‌شده براساس دیدگاه صدرالمتألهین می‌پردازد.

- «نگاهی نو به معاد صدرایی» (کرمانی، ۱۳۹۲): مقاله با بیان مبانی معاد جسمانی و نتیجه مترتب بر آن (عینیت بدن اخروی و دنیوی) به عدم لزوم حفظ نواقص بدن مادی در بدن اخروی اشاره کرده و پس از آن به ریشه‌های عرفانی نظریه صدرای می‌پردازد.

یگدیگر، نفس و بدن می‌شوند. اما قبل از پیدا شدن رابطه تدبیری مزبور، بدن صرفاً یک جسم است، نه بدن. بنابراین تا نفس در خارج محقق نشود و رابطه ذاتی با یک جسم پیدا نکند بدنی نخواهیم داشت. نفس علت قریب و ماباه‌الوجود بدن است. و قوام بدن به نفس است. بدن فقط به توسط نفس متشخص می‌شود (همان، ج ۸، ص ۳۵۲). بنابراین بدن‌ها ذاتاً در وجودهای خود، تابع ارواح هستند، نه برعکس (همان، ج ۸، ص ۳۵۳).

۴. رابطه نفس و بدن

اکنون که حقیقت نفس و بدن را شناختیم، لازم است رابطه آن دو را نیز بشناسیم تا در سایه آن به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که آیا انسان در آخرت با بدن زندگی می‌کند یا بدون بدن؟ اگر نفس در زندگی اخروی نیز بدن لازم دارد، بدن اخروی چگونه بدنی است؟ نفس مادام که نفس است یا به عبارت فنی‌تر، نفس از آن جهت که نفس است، وجودی تعلقی به بدن دارد و از این نظر، ذاتاً محتاج بدن است (همان، ج ۸، ص ۳۷۶). درواقع، رابطه نفس و بدن از قبیل رابطه ماده و صورت خارجی است؛ یعنی همان‌طور که رابطه ماده با صورت از نظر صدرالمآلهین رابطه اتحادی است؛ رابطه نفس و بدن نیز رابطه اتحادی است؛ یعنی رابطه دو مرتبه از یک وجود ذو مراتب است و این‌گونه نیست که ما یک بدن مستقل و جدا در خارج داشته باشیم و بعد نفس به آن اضافه و ضمیمه گردد. نفس بودن نفس و صورت بودن صورت به این است که احتیاجی به «یک بدن» («بدن ما» نه بدنی بخصوص) یا «یک ماده» («ماده ما») دارند. اما بدن و ماده، خارج از ذات نفس یا صورت نیستند بلکه نحوه وجود نفس و صورت هستند و از ذات آنها انتزاع می‌شوند (پویان، ۱۳۸۸، ص ۱۰۵).

درواقع، صدرالمآلهین به این سؤال که آیا زید جوان با زید کودک و زید پیر متفاوت هستند، پاسخ منفی می‌دهد و می‌فرماید: آنچه در بقای مرکب معتبر است، ماده بر وجه جنسیت و ابهام است، نه ماده متعین و خاص (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۹۱). از این رو، رابطه نفس و بدن درواقع بین نفس و «بدن ما» است نه رابطه نفس با بدن متعین دنیوی. رابطه نفس با یک بدن خاص یک رابطه ثانیاً و بالعرض است که در اثر حرکت جوهری ممکن است زائل شود. به عبارت دیگر، نفس با حرکت جوهری می‌تواند یک بدن خاص را کنار بگذارد و با بدنی دیگر ارتباط بیابد؛ هرچند همیشه باید یک بدنی (بدن ما) داشته باشد. پس می‌توان گفت رابطه نفس با

استعداد ماده است. بسته به اینکه استعداد ماده و یا به عبارتی، اعتدال مزاج ماده چقدر باشد، نفس‌های نباتی، حیوانی و انسانی متفاوتی به لحاظ قوت و لطافت، افزای می‌شوند.

انسان در آغاز سیر اشتدادی خود، تنها فرقی که با جمادات دارد، این است که بالقوه نبات هم هست و زمانی که به مرتبه نفس نباتی می‌رسد، مانند گیاهان جسم نامی است با این تفاوت که بالقوه حیوان است؛ و زمانی که دارای نفس حیوانی می‌شود، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است و بعد از اینکه به مرتبه نفس انسانی رسید، سیر و حرکت او از طریق کسب معرفت و (عمل بر طبق آن) ادامه می‌یابد. نفوس انسانی براساس علم و (عمل) دارای مراتب می‌شوند (همان، ج ۹، ص ۲۲۸)؛ بدین‌گونه که اگر علم او در حد حس و وهم باشد، در مرتبه تجرد مثالی قرار می‌گیرد و یک وجود مادی مثالی است و هرچه به درک معقولات و کلیات ناائل گردد و سعه وجودی بیشتری پیدا کند، وجود او مادی، مثالی و عقلی می‌گردد و احیاناً از فرشتگان هم برتر می‌شود. به این ترتیب، انسان‌ها مراتب بی‌شماری پیدا می‌کنند؛ از کسانی که از حیوانات کمترند، تا کسانی که هم سطح فرشتگان یا برتر از ایشان هستند (همان، ج ۹، ص ۲۲۷).

۳. حقیقت نفس و بدن

گاهی تصور می‌شود که معنای حدوث جسمانی و بقای روحانی نفس این است که نفس در یک دوره، به صورت خالص، جسمانی، و در یک دوره، به صورت خالص، روحانی است. درحالی که چنین نیست. نفس بعد از حدوث جسمانی، به تدریج جسمانی روحانی می‌شود و در نهایت روحانی محض می‌شود. درواقع نفس پس از حدوث، در عالم ماده یا دنیا، یک موجود مرکب دومرتبه‌ای است که می‌توان آن را جسمانی - روحانی نامید؛ و این موجود جسمانی روحانی با بدن که ترکیب می‌شود، «یک نوع کامل جسمانی» به نام انسان حاصل می‌شود (همان، ج ۸، ص ۱۲). ولی باید توجه داشت که منظور از ترکیب مزبور، ترکیب اتحادی در یک موجود دومرتبه‌ای است نه ترکیب انضمامی دو موجود مستقل. به هر حال زمانی که انسان در سیر اشتدادی خود به مرحله تجرد رسید و اضافه وجودی به جزء دیگر پیدا کرد و به تدبیر و پرورش آن جزء پرداخت، بدان نفس اطلاق می‌شود و درواقع، وقتی نفس بودن نفس محقق شد و موجودی محتاج به آلت و قوا گردید و به تدبیر پرداخت، در اینجا صحبت از نفس در مقابل بدن مطرح می‌شود؛ یعنی نفس و بدن در تعامل با

خالی از معقولات است و شأنیت آن را دارد که همه حقایق را بشناسد. صدر‌المتألهین برای تأیید این مطلب برهانی، از آیات قرآنی استفاده می‌کند و آیات ۱۳ سوره «طلاق» و ۵۶ سوره «ذاریات» را به‌عنوان شاهد بیان می‌کند (همان).

حاصل آنکه انسان در طول حیات خود با کسب علم و عمل که البته طبق بیان صدر‌المتألهین نتیجه عمل و عبادت نیز نوعی علم و معرفت است (همان) به سیر و حرکت خود ادامه می‌دهد و هر لحظه وجود ناقص او کامل می‌شود و غایت وجودی او تحقق می‌یابد و با معرفت یکی می‌گردد. هر فاعلی با انجام فعلی به سمت فعلیت بخشیدن به غایت خویش گام برمی‌دارد و از آنجاکه حکمت ایجاد انسان علم و معرفت است، انسان با انجام هر فعلی و کسب هر معرفتی غایت وجودی خود را محقق می‌سازد و با ورود به دار آخرت یعنی تحقق مرگ، غایت او رخ می‌نماید و ظهور پیدا می‌کند. نتیجه آنکه انسان بالقوه دارای چهار مرتبه حیات است: نباتیه، حیوانیه، نطقیه، و قدسیه. حیات‌های نباتی و حیوانی، دنیوی و حیات‌های نطقی و قدسی، اخروی به‌شمار می‌روند (صدر‌المتألهین، ۱۳۶۰ ب، ص ۲۸۲).

۶. حقیقت مرگ

از نظر صدر‌المتألهین به‌دلیل تجرد مثالی قوا و اراده‌های جزئی، همه افعال و کارهای انسانی دارای حیات هستند. براین اساس، با جدایی نفس از بدن مادی، علاوه بر اینکه انسان از بین نمی‌رود، افعال و کارهای او نیز نابود نمی‌شوند. اساساً مرگ، فوت و نابودی نیست؛ بلکه استیفا و توفی است و آدمی به‌هنگام مرگ با همه اعمال و ملکات خود، گرفته و استیفا می‌شود و هنگام حشر نیز با اعمال و ملکات خود، محشور می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۶، ج ۳، ص ۴۹۱). اما غالباً علت مرگ طبیعی را فساد غیراختیاری و تکوینی بدن در اثر گذشت زمان و تناهی قوه جسمانی و افعال قوای جسمانی می‌دانند (ر.ک: بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۷۴۱). اما صدر‌المتألهین با اینکه می‌پذیرد مرگ طبیعی در اثر خرابی بدن است؛ بنا بر آموزه حرکت جوهری نفس، مدعی است که علت خرابی بدن صرفاً گذشت زمان و عوامل طبیعی و غیراختیاری مثل استیلای حرارت بر رطوبت‌های بدن یا تناهی قوای جسمانی نیستند (صدر‌المتألهین، ۱۳۶۰ ب، ص ۸۸). به اعتقاد او، علت اصلی خرابی بدن که منجر به مرگ طبیعی می‌شود، حرکت جوهری ذاتی و جبلی نفس به سمت عوالم بالا و فعلیت یافتن همه قوای آن است. براین اساس، نفس به دلیل اینکه شوق هجرت به موطن اصلی خود را

بدن به یک معنا قابل زوال و به معنایی دیگر غیرقابل زوال است. رابطه نفس با بدن متعین و خاص، با حرکت جوهری زائل می‌شود، اما با بدن به‌طور کلی زائل نمی‌شود (پویان، ۱۳۸۸، ص ۱۰۶)؛ زیرا اگر ذاتیات یک ذات از بین بروند، آن ذات نیز نابود خواهد شد. بنابراین اگر تصرف در بدن که ذاتی نفس است از بین برود، نفسیت نفس هم از بین خواهد رفت (صدر‌المتألهین، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۷۷). البته باید توجه داشت که منظور از ذات و ذاتی در اینجا، اصطلاحات متعارف آنها در مباحث ماهوی نیست؛ بلکه مراد نحوه وجود است. بنابراین اگر این مطلب را با اصطلاحات وجودی توضیح بدهیم، باید بگوییم که نفسیت نفس نحو وجود آن است و این نحو وجود، بستگی تام به تصرف آن در بدن و ماده دارد. حال اگر زمانی برسد که این نحو وجود متحول شود و هیچ‌گونه تصرفی در هیچ بدنی نداشته باشد، دیگر نفس نخواهد بود.

۵. حقیقت حیات

صدر‌المتألهین حیات را مساوق وجود می‌داند. بنابراین از نظر او، حیات مانند وجود و سایر صفات وجود، دارای مراتب تشکیکی است؛ یعنی هر موجودی از جمله انسان بسته به مرتبه وجودی اش مرتبه‌ای از حیات نیز دارد. انسان «ابتدا» حیات معدنی و سپس حیات نباتی و در ادامه حیات حیوانی می‌یابد و سرانجام به حیات انسانی می‌رسد و با علم و عمل اختیاری مراتب مختلفی از حیات انسانی را به دست می‌آورد. آنچه مطلوب از حیات انسانی است و سبب و علت غایی برای خلقت او شده است، علم و معرفت است: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) ای لیرفون (سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۸۲۱). انسان با کسب علم و عمل براساس آن و با اتحاد علم و عمل اختیاری، شاکله وجودی خود را می‌سازد. درواقع حیات واقعی برای انسان همان علم و معرفت است و سبب خلقت انسان، کسب معرفت به حقایق اشیاست. اگر غیر از این بود باید انسان در آغاز فطرت و آفرینش به‌صورت یکی از اشیاء، تعین و فعلیت می‌یافت، درحالی‌که انسان در طبیعه امر، خالی از تمام صورت‌ها و فعلیت‌هاست (صدر‌المتألهین، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۵۱۵). از نظر صدر‌المتألهین، روح آدمی در آغاز پیدایش نظیر هیولای اولی، خالی از جمیع صور است و همان‌طور که هیولا پذیرای همه صورت‌های طبیعی است، به دلیل اینکه در اصل جوهر خود، خالی از همه صورت‌های جسمانی است؛ روح و نفس آدمی نیز در آغاز آفرینش

الأخيرة لهي الحَيوان» (عنكبوت: ۶۴). این بدن به اعتقاد صدرالمتألهین درست برخلاف بدن دنیوی که از ماده و متناسب با خصوصیات و استعدادهای ماده حاصل می‌شود، از نفس انسان و متناسب با صفات و ملکات نفس حاصل می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۲۰۰). به عبارت دیگر، بدن اخروی قیام صدور به نفس انسان دارد و نه محل نفس است، نه حال در نفس. نفس همان طوری که در این دنیا دست به خلاقیت می‌زند و صور خیالی خود را بدون مشارکت و استعداد و قابلیت مادی در درون خود ایجاد می‌کند، در آخرت، خالق می‌شود و کن فیکون می‌کند؛ ولی این بار در خارج از صقع خود، یعنی در عالم مثال منفصل؛ نه در مثال متصل و خیال مقید. صدرالمتألهین تصریح می‌کند که آنچه در آخرت به انسان وعده داده شده و می‌رسد، موجوداتی عینی و خارجی و منفصل از نفس می‌باشند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۰۱).

براساس آنچه گذشت، نفس در آخرت، همان‌طور که هر آنچه را برای لذت‌های جسمانی نیاز دارد، به صرف اشتها و اراده در خارج از خود ایجاد می‌کند و مخلوق او به یک معنا جسمانی است؛ ولی جسم اخروی و مثالی، نه جسم مادی عنصری، همان‌طور برای خود بدن و جسم مثالی و اخروی انشا می‌کند پس می‌توان نتیجه گرفت، گرچه جسم مادی و عنصری در آغاز آفرینش انسان در دنیا مقدم بر نفس است و نفس در سیر تکاملی جسم مادی و بعد از جسم مادی به وجود می‌آید، اما در آخرت، نفس مقدم بر جسم مثالی و بدن اخروی است و بدن اخروی که معلول نفس می‌باشد، از هر جهت مؤخر از نفس به‌شمار می‌رود. طبعاً بدن اخروی باید مطابق با اعمال و ملکات نفس که علت آن است، ایجاد شود (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۶۱۶)؛ زیرا براساس قاعدهٔ سنخیت علی - معلولی (لزوم تناسب و سنخیت میان علت و معلول)، علت تنها چیزی را می‌تواند به معلول افاضه کند که واجد آن باشد. به‌طور کلی، هر خیر و شری که در آخرت به انسان می‌رسد، اعم از نعیم بهشتی و نار جهنمی، ناشی از خود انسان و نیات و تأملات و اعتقادات و اخلاق خود او هستند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۱، ص ۲۵۱)؛ بلکه اگر دقیق‌تر سخن بگوییم، آنچه در بهشت و جهنم به انسان می‌رسد، به یک معنا، ناشی از اعمال و اخلاق انسان و نتیجهٔ آنها نیستند؛ بلکه خود اعمال و اخلاق انسان هستند (آل عمران: ۴۰؛ زلزله: ۷ و ۸).

نکته‌ای که باید تأکید کنیم این است که بدن اخروی، گرچه به لحاظ صورت عین بدن دنیوی است؛ به لحاظ ماده و به لحاظ شخص و احیاناً به لحاظ برخی عوارض و خصوصیات، با آن متفاوت است. درواقع، همان‌طور که در دنیا، بارها بدن انسان به‌طور کامل تغییر می‌کند، بلکه

دارد، به موطن فعلی خود بی‌توجهی می‌کند و این بی‌توجهی سبب ویرانی تدریجی بدنی می‌شود که در این موطن دارد. نفس با فعلیت بخشیدن به همهٔ قوای خود به سمت عالم اصلی خود و اهل آن عالم می‌رود و بدن را ترک می‌کند (همان، ص ۲۷۷؛ جوادی آملی، ۱۳۹۶، ج ۳، بخش دهم، ص ۴۱۴). از نظر صدرالمتألهین، مرگ حق است؛ زیرا امری طبیعی است که منشأ آن اعراض نفس از عالم حس و اقبال و توجه آن به خداوند و ملکوت است. مرگ انسان را معدوم نمی‌کند؛ بلکه صرفاً او را از آنچه غیر از او و غیر از لوازم اوست، جدا می‌کند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۱، ص ۲۸۱). صدرالمتألهین دلیل این مطلب را تجرد نفس عنوان می‌کند و می‌فرماید محل حکمت معدوم نمی‌شود. توضیح آنکه علم مجرد است و محل علم که نفس است نیز مجرد خواهد بود و مجرد هرگز از بین نمی‌رود. انسان با جدایی از بدن دنیوی، حیات‌های نباتی و حیوانی را رها می‌کند و با حیات‌های نطقی و قدسی یا وارد باغی از باغ‌های بهشت می‌شود یا وارد گودالی از گودال‌های جهنم (همان، ص ۲۸۲).

۷. بدن دنیوی و بدن اخروی

گفتیم که برای بقای نفسیت نفس، یک بدن خاص و متعین در دنیا موضوعیت ندارد؛ بلکه لازم است «بدن ما»یی از ذاتیات نفس تا زمانی که نفس، نفس است، وجود داشته باشد. از این‌رو، نفس پس از حرکت جوهری و به فعلیت رساندن قوای خود، «بدن دنیوی» را رها کرده و با بدن برزخی و اخروی به حیات نفسی خود ادامه می‌دهد. در حقیقت، زمانی که انسان می‌میرد، هریک از اجزای وجودش در همان عالم خویش به حیات خود ادامه می‌دهد. جسم چون به عالم دنیا تعلق دارد، در آنجا باقی می‌ماند. انتقال جسم مادی و عنصری از عالم ماده به عالم مجرد مثالی یا عقلی، بدون اینکه مادیت را با حرکت جوهری رها کند و لطیف شود، بی‌معناست؛ زیرا جسم در عالم ماده سیال بالذات است یا به عبارت دیگر، تغییر، ذاتی آن است. بنابراین جسم عیناً و شخصاً، یعنی بدون تحول جوهری و لطیف شدن، وارد عوالم مجرد از جمله عالم مثال که عالم ثبات و قرار است، نمی‌شود، وگرنه لازم می‌آید که عالم بقا به عالم زوال و فنا، و عالم آخرت به دنیایی دیگر مبدل گردد و حیات به موت، و حقیقت به بطلان گراید (همان، ص ۲۸۵).

بنابراین بدن اخروی باید متناسب با آخرت باشد؛ یعنی مثلاً باید حی و زنده باشد؛ چراکه خانهٔ آخرت سراسر حیات است: «وَإِنَّ الدَّارَ

زیرا اعادهٔ شخص معدوم محال است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۶۱۶).
 ۴. بعضی از خصوصیات عرضی بدن‌های دنیوی می‌تواند با بدن‌های دنیوی متفاوت باشد و البته این امر هیچ آسیبی به عینیت بدن‌های اخروی و دنیوی نمی‌زند (همان، ص ۵۹۹).
 ۵. بدن‌های دنیوی قابل امکان و استعداد نفوس هستند و بدن‌های اخروی معلول نفوس هستند (همان، ص ۶۰۰؛ صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ص ۲۶۸؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۲۹۶).
 ۶. بدن دنیوی اضمحلال و فساد می‌پذیرد؛ زیرا مرکب از عناصر است، ولی بدن اخروی غیرقابل فنا و موت و مرض است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۱، ص ۲۵۰؛ آشتیانی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۹).

۸. کیفیت حیات پس از مرگ

همان‌طور که وجود، امری تشکیکی است؛ بالطبع کمالات وجود هم تشکیکی هستند. بنابراین حیات دنیوی و اخروی انسان‌ها نیز که از کمالات وجودی انسان‌هاست، امری تشکیکی خواهد بود و متناسب با مرتبهٔ وجودی انسان‌ها؛ یعنی متناسب با علوم و ملکات انسان‌ها درجات متفاوتی خواهد داشت. روشن است که انسان‌ها موجوداتی مختار هستند و خود با علوم و اعمال و ملکاتی که اکتساب می‌کنند، نحوهٔ حیات خود را در دنیا و آخرت تعیین می‌کنند:

از یک‌سو، انسان بعد از مرگ بستگی به نوع ادراکاتی که در این دنیا بر او غلبه داشته، در عالمی خاص متمرکز می‌شود؛ اگر انسانی در دنیا، فقط در حد ادراکات حسی و خیالی و وهمی توقف کرده و به عالم عقل کوچ نکرده و مرکز نقلش، زمین بوده است (توبه: ۳۸)؛ در آخرت، در عالم مثال محشور می‌شود و از نعمت‌های صوری، متنعم یا از عذاب‌های صوری، معذب می‌شود و راهی به عالم عقل و بالاتر پیدا نمی‌کند؛ ولی اگر به سطح ادراک عقلی هم رسیده باشد، علاوه بر نعمت‌های صوری، از بهشت معنوی و نعمت‌های عقلی نیز بهره خواهد برد.

از سوی دیگر، هر انسانی براساس آموزهٔ حرکت جوهری نفس، خود فصل‌خیز یا صورت‌خیز خود را با اعمال و ملکات و نیات اختیاری‌اش تعیین می‌کند. صدرالمتألهین این مطلب را در آثار مختلف خود مکرر آورده است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰ الف، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ همو، ۱۳۶۱، ص ۲۵۹؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۶۴۰؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۲۴۱؛ همو، ۱۳۸۷، ص ۱۱۷). به اعتقاد او باطن‌ها و روح‌های انسان‌ها بر حسب ملکات آنها به انواع مختلفی تبدیل می‌شوند. در مجموع هرکسی به سمت غایت سعی و عمل و قصد و

براساس حرکت جوهری عمومی عالم ماده، دائماً کل بدن تغییر می‌کند؛ ولی ما به اعتبار وحدت صورت اخیر، یعنی به اعتبار نفس، بدن فعلی خود را همان بدن قبلی می‌دانیم (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۵۹۹)؛ همین‌طور بدن اخروی با اینکه از بعضی جهات تغییر کرده و مغایر بدن دنیوی به‌شمار می‌رود؛ ولی به لحاظ وحدت صورت اخیر، عین آن و بلکه همان است. به عبارت دیگر، به دلیل اینکه شیئیت یک شیء به صورت آن است، نه به مادهٔ آن (طوسی، ۱۳۷۴، ص ۹۵؛ سبزواری، ۱۳۶۹-۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۰۶؛ ج ۵، ص ۳۳۳)؛ قطعاً بدن دنیوی و اخروی عین هم به‌شمار می‌روند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۵۹۹)؛ هرچند به لحاظ شخص (صدرالمتألهین، ۱۴۲۲ ق، ص ۴۴۵) یا خصوصیات عرضی و غیرذاتی (صدرالمتألهین، ۱۳۶۱، ص ۲۵۰؛ همو، ۱۳۵۴، ص ۴۳۲) با یکدیگر فرق داشته باشند و غیر هم به‌شمار روند. از آنجاکه اعادهٔ معدوم غیرممکن است، نمی‌شود بدنی که در قیامت اعاده می‌شود (بدن مُعاد) به لحاظ شخص، عین بدن ابتدایی در دنیا (بدن مبتدا) باشد (ر.ک: شهرزوری، ۱۳۸۳، ص ۴۴-۴۶؛ میرداماد، ۱۳۸۱-۱۳۸۵، ص ۸۹-۸۸). به لحاظ ماده نیز دست‌کم براساس اندیشهٔ صدرالمتألهین، بدن اخروی هویت مثالی و تجردی دارد و فاقد ماده است. پس دو بدن دنیوی و اخروی غیر از آنکه به لحاظ شخص متفاوت هستند، به لحاظ ماده داشتن یا نداشتن نیز متفاوت‌اند. اما به لحاظ خصوصیات و اعراضی نظیر مقدار و رنگ و وزن... ممکن است دو بدن مثالی و مادی، یکسان باشند یا متفاوت باشند، یا تمایز به شدت و ضعف و نقص و کمال (تمایز تشکیکی) داشته باشند (آشتیانی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۸).

پس مطابق آنچه گذشت، از منظر صدرالمتألهین، چند فرق بین بدن‌های دنیوی و اخروی وجود دارد، یا می‌تواند وجود داشته باشد:
 ۱. بدن‌های دنیوی مادی هستند و بدن‌های اخروی مجردند. البته تجرد بدن‌های اخروی مثالی است؛ یعنی بدن‌های مزبور در عین آنکه جسم هستند و تقدر و صورت دارند، ماده ندارند. به عبارت دیگر، بدن‌های اخروی متوسط بین امور مادی و امور مجرد عقلی هستند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۸۳).

۲. بدن‌های دنیوی فی‌نفسه میت هستند و حی بودن آنها به تبع یا به عرض نفس است (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ص ۴۶۴؛ همو، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۲۴ و ۱۸۴)؛ درحالی‌که بدن‌های اخروی حی بالذات هستند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ص ۲۸۹؛ همو، ۱۳۶۱، ص ۲۴۰ و ۲۵۲؛ همو، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۸۴).

۳. بدن‌های دنیوی به لحاظ شخص غیر از بدن‌های اخروی هستند؛

— ، ۱۳۶۹-۱۳۷۹، *شرح المنظومه*، تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی، تحقیق و تقدیم مسعود طالب، تهران، ناب.

— ، ۱۳۸۳، *اسرار الحکم*، تصحیح کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی.

سیدهاشمی، سیدمحمداسماعیل، ۱۳۸۳، «معاد جسمانی از دیدگاه صدر المتألهین»، *آینه معرفت*، ش ۳، ص ۹۷-۹۹.

شهرزوری، شمس الدین، ۱۳۸۳، *رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانیة*، تصحیح و تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.

شیرازی، قطب الدین، ۱۳۸۳، *شرح حکمة الإسراق*، به اهتمام عبدالله نورانی و مهدی محقق، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

صدر المتألهین، ۱۳۵۴، *المبدأ والمعاد*، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.

— ، ۱۳۶۰ الف، *اسرار الآیات*، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.

— ، ۱۳۶۰ ب، *الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية*، چ دوم، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.

— ، ۱۳۶۱، *العنسیه*، تهران، مولی.

— ، ۱۳۶۳، *مفاتیح الغیب*، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگی.

— ، ۱۳۶۶، *تفسیر القرآن الکریم*، چ دوم، قم، بیدار.

— ، ۱۳۷۵، *مجموعه رسائل فلسفی صدر المتألهین*، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران، حکمت.

— ، ۱۳۸۷، *المظاهر الالهية فی اسرار العلوم الکمالية*، مقدمه، تصحیح و تعلیق سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت صدر.

— ، ۱۴۲۲ ق، *شرح الهدایة الاثیریة*، تصحیح محمدمصطفی فولادکار، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.

— ، ۱۹۸۱ م، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

طوسی، نصیرالدین، ۱۳۷۴، *آغاز و انجام*، مقدمه، شرح و تعلیقات حسن حسن زاده آملی، چ چهارم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

فنی اصل، عباس، ۱۳۹۰، «بدن اخروی از دیدگاه صدر المتألهین»، *اندیشه نوین دینی*، ش ۲۵، ص ۱۱۵-۱۳۶.

کرمانی، علیرضا، ۱۳۹۱، «معاد صدراپی و ریشه‌های عرفانی آن»، *حکمت عرفانی*، ش ۳، ص ۱۳۹-۱۶۲.

— ، ۱۳۹۲، «نگاهی نو به معاد صدراپی»، *معرفت فلسفی*، ش ۴، ص ۱۱۳-۱۳۲.

مؤمنی، مصطفی، ۱۳۹۲، «عینیت بدن اخروی و بدن دنیوی در تفکر صدراپی و سازگاری آن با آیات قرآن»، *اندیشه نوین دینی*، ش ۳۳، ص ۹۷-۱۱۴.

میرداماد، میرمحمدباقر، ۱۳۸۱-۱۳۸۵، *مصنعات میرداماد*، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

همت و محبوب خود محسوس می‌شود. به این ترتیب، تکرار عمل سبب حصول ملکه می‌شود و ملکه و صفتی که بر نفس غالب شود، نفس را متصور به صورتی خاص می‌کند که نفس متناسب با آن صورت در قیامت محسوس می‌شود؛ زیرا حقیقت نوع، ماده آن نیست؛ بلکه صورتی است که نوع به واسطه آن صورت، بالفعل است؛ چه آن صورت همراه ماده باشد و چه نباشد و چه در این دنیا باشد و چه در آخرت باشد (صدر المتألهین، ۱۳۶۰ الف، ص ۱۸۸؛ ر.ک: شیرازی، ۱۳۸۳، ص ۴۶۴-۴۶۵؛ صدر المتألهین، ۱۳۵۴، ص ۳۳۶؛ همو، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۳۰؛ همو، ۱۳۶۰ ب، ص ۲۳۲ و ۲۸۹؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۵۵۷).

نتیجه‌گیری

۱. نفس بودن نفس با تحقق تجرد ابتدایی آن محقق می‌شود و بدن بودن بدن نیز در این زمان معنا پیدا می‌کند.
۲. مرگ جدا شدن نفس انسان از اعراض مفارق و غیر لازم خود است.
۳. خرابی بدن در مرگ طبیعی، ناشی از توجه ذاتی نفس به عوالم بالاتر و بی توجهی تدریجی به تدبیر بدن است.
۴. نفس بدن لازم دارد؛ ولی نه بدن مادی و عنصری؛ بلکه بدنی متناسب با شرایط و کمالات و عالمی که در آن قرار دارد.
۵. بدن اخروی به لحاظ صورت، همان بدن دنیوی است؛ اما از جهت ماده و شخص و برخی خصوصیات عرضی با آن متفاوت است.
۶. مرتبه علمی و عملی انسان تعیین کننده جایگاه او در آخرت هستند. به عبارت دیگر، انسان متناسب با کمالات علمی و عملی که در دنیا کسب کرده است، محسوس می‌شود.
۷. بدن و نفس انسان در آخرت متناسب با ملکات و نیات ظهور می‌کنند.

منابع.....

ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۵ ق، *عشر قصائد واتسعار*، در: ابن سینا، ۱۴۰۵ ق، *منطق المشرقیین*، چ دوم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

آشتیانی، سیدجلال الدین، ۱۳۸۱، *شرح بر زاد المسافر*، چ سوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

بهمنیار، بن مرزبان، ۱۳۷۵، *التحصیل*، تصحیح و تعلیق مرتضی مطهری، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.

پویان، مرتضی، ۱۳۸۸، *معاد جسمانی در حکمت متعالیه*، قم، بوستان کتاب.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۶، *حقیق مختوم*، قم، اسراء.

سبزواری، ملاهادی، ۱۳۶۰، *التعلیقات علی الشواهد الربوبية*، در: صدر المتألهین، ۱۳۶۰، *الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکية*، چ دوم، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.